Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Challenges in Attributing Individual Criminal Responsibility for the Crime of Rape in International Criminal Law: From Akayesu to Bemba

1. Abbas Barzegarzadeh*: Department of Law, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran.
Email: abbasbarzegar60@gmail.com (Corresponding Author)
2. Elahe Rezavandi: PhD Student, Department of Public International Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran
3. Narjes Roshan Sarvestani: PhD Student, Department of Public International Law, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran
4. Farzaneh Emadi: PhD Student, Department of Public International Law, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran

ABSTRACT

Rape in international criminal law has undergone a lengthy evolution from its marginal position in indictments to its explicit recognition in the Rome Statute and is now, depending on the relevant contextual elements, recognized as a crime against humanity, a war crime, and, under specific circumstances, conduct constituting genocide. Nevertheless, the consolidation of the definition of the underlying crime has not resolved the more difficult issue of attributing criminal responsibility to individuals who are not the physical perpetrators. The principal research question is how far the behavioral, organizational, and hierarchical distance between the accused and the underlying crime may extend without undermining the principle of personal criminal responsibility and the requirement to establish individual culpability. This study employs a descriptive-analytical method and draws on the Rome Statute, the Elements of Crimes, the Rules of Procedure and Evidence, the Office of the Prosecutor's 2023 Policy, and the judgments in Akayesu, Furundžija, Čelebići, Kunarac, Katanga, Ntaganda, Ongwen, and Bemba. The findings demonstrate that neither the widespread character of a pattern of sexual violence, nor the accused's official position, nor the accused's considerable influence is, in itself, sufficient to establish attribution. Rather, three distinct links must be independently established: a conduct-based link, a mental-element link corresponding to the applicable mode of liability, and, in cases of command responsibility, a control-and-duty link. By critically examining both expansive and restrictive approaches, the article proposes a "three-link model" and demonstrates that the specific characteristics of rape, including coercive environments and barriers to reporting, must be taken into account in the assessment of evidence, but cannot substitute for the legal elements required for attribution. It concludes that effective accountability and the principle of personal culpability are not inherently in conflict; rather, they can be reconciled through the precise selection of the applicable mode of liability and a differentiated analysis of its constituent elements.

Keywords: *rape, individual criminal responsibility, Article 25 of the Rome Statute, command responsibility, effective control, Bemba case.*

How to cite: Barzegarzadeh, A., Rezavandi, E., Roshan Sarvestani, N., & Emadi, F. (2027). Challenges in Attributing Individual Criminal Responsibility for the Crime of Rape in International Criminal Law: From Akayesu to Bemba. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics, 9*(2), 1-23.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 May 2026
Revise Date: 13 October 2026
Accept Date: 20 October 2026
Initial Publish Date: 31 October 2026
Final Publish Date: 22 June 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

چالش‌های انتساب مسئولیت کیفری فردی در جنایت تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری؛ از آکایسو تا بمبا

۱. عباس برزگرزاده*: گروه حقوق، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. پست الکترونیک: abbasbarzegar60@gmail.com (نویسنده مسئول)
۲. الهه رضاوندی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
۳. نرجس روشن سروستانی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
۴. فرزانه عمادی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

چکیده

تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری مسیری طولانی را از حاشیه کیفرخواست‌ها تا تصریح در اساسنامه رم پیموده و امروزه، حسب عناصر زمینه‌ای، به‌عنوان جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و در شرایطی خاص رفتار تشکیل‌دهنده نسل‌کشی شناسایی می‌شود. با این حال، تثبیت تعریف جرم پایه، مسئله دشوارتر انتساب به کسانی را که مرتکب مادی نیستند حل نکرده است. پرسش اصلی پژوهش این است که فاصله رفتاری، سازمانی و سلسله‌مراتبی میان متهم و جرم پایه تا چه حد قابل گسترش است، بی‌آنکه اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و لزوم اثبات تقصیر فردی مخدوش شود. پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر اساسنامه رم، سند عناصر جرایم، قواعد آیین دادرسی و ادله، سیاست ۲۰۲۳ دادستانی دیوان و آرای آکایسو، فوروندژیا، چلبیچی، کونارچ، کاتانگا، انتاگاندا، اونگوِن و بمبا انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که نه گستردگی الگوی خشونت جنسی، نه موقعیت رسمی و نه نفوذ قابل توجه متهم، هیچ‌یک به‌تنهایی برای انتساب کفایت نمی‌کند و احراز مستقل سه پیوند ضروری است: پیوند رفتاری، پیوند ذهنی متناسب با شیوه مسئولیت و، در مسئولیت فرماندهی، پیوند کنترلی ـ وظیفه‌ای. مقاله با نقد رویکردهای توسعه‌گرا و تحدیدگرا، «الگوی سه پیوند» را پیشنهاد می‌کند و نشان می‌دهد که ویژگی‌های خاص تجاوز جنسی، مانند محیط قهری و موانع گزارش‌دهی، باید در ارزیابی ادله لحاظ شوند، اما جانشین عناصر قانونی انتساب نمی‌گردند. نتیجه آنکه پاسخ‌گویی مؤثر و اصل تقصیر شخصی نه در تعارض، بلکه از طریق گزینش دقیق مبنای مسئولیت و تحلیل تفکیکی عناصر آن، قابل جمع‌اند.

واژگان کلیدی: *تجاوز جنسی، مسئولیت کیفری فردی، ماده ۲۵ اساسنامه رم، مسئولیت فرماندهی، کنترل مؤثر، پرونده بمبا.*

نحوه استناددهی: برزگرزاده، عباس.، رضاوندی، الهه.، روشن سروستانی، نرجس.، و عمادی، فرزانه. (۱۴۰۶). چالش‌های انتساب مسئولیت کیفری فردی در جنایت تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری؛ از آکایسو تا بمبا. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۲)، ۲۳-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۱ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۹ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

مقدمه

تاریخ حقوق بین‌الملل کیفری را می‌توان، از یک منظر، تاریخ شناسایی تدریجی قربانیانی دانست که مدت‌ها در حاشیه روایت رسمی جنگ قرار داشتند. خشونت جنسی، با وجود حضور مستمر در مخاصمات مسلحانه، تا دهه پایانی سده بیستم یا در قالب عناوین عامی چون رفتار غیرانسانی و تعرض به حیثیت شخصی تحلیل می‌شد یا اساساً به سکوت برگزار می‌گردید (Askin, 1997, 2003). منشور دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ هیچ اشاره صریحی به تجاوز جنسی نداشت و هرچند قانون شماره ۱۰ شورای کنترل متفقین تجاوز را در شمار جنایات علیه بشریت آورد، این تصریح در عمل به تعقیب‌های معناداری نینجامید. در دادگاه نظامی بین‌المللی برای خاور دور نیز ادله مربوط به تجاوزهای گسترده در نانجینگ عمدتاً در خدمت اثبات قصور فرماندهان قرار گرفت، نه شناسایی مستقل خشونت جنسی به‌عنوان جنایتی بین‌المللی (Cassese et al., 2011; de Brouwer, 2005).

تحول بنیادین با تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا آغاز شد. رأی آکایسو در سال ۱۹۹۸ برای نخستین بار تجاوز جنسی را در پیوند با نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت تعریف و تحلیل کرد؛ آرای چلبیچی و فورونذژیا تجاوز را در قالب شکنجه به رسمیت شناختند و رأی کونارچ تعریفی مبتنی بر خودمختاری جنسی را تثبیت کرد (Askin, 2003; de Brouwer, 2005). اساسنامه رم سپس این دستاوردها را مدون ساخت و تجاوز جنسی را، در کنار بردگی جنسی، فحشای اجباری، حاملگی اجباری، عقیم‌سازی اجباری و سایر اشکال خشونت جنسی با شدت مشابه، صراحتاً در شمار جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی قرار داد (Schabas, 2016; Werle & Jessberger, 2020). یادآوری این نکته نیز ضروری است که مقصود از «جنایت تجاوز» در این مقاله، تجاوز جنسی است و نه جنایت تجاوز سرزمینی موضوع ماده ۸ مکرر اساسنامه.

با این همه، توسعه جرم‌انگاری به‌خودی‌خود تضمین‌کننده پاسخ‌گویی نیست. جنایات بین‌المللی عموماً محصول ساختارهای جمعی و سازمان‌یافته‌اند و کسی که در جایگاه تصمیم‌گیری قرار دارد، اغلب از صحنه ارتکاب فاصله دارد (van Sliedregt, 2012; Werle & Jessberger, 2020). از همین رو، پرسش تعیین‌کننده از «آیا تجاوز رخ داده است؟» به این پرسش منتقل می‌شود که «این تجاوز تحت چه شرایطی و بر پایه کدام مبنای مسئولیت به متهم معین قابل انتساب است؟». این جابه‌جایی کانون تحلیل، اهمیت اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری را آشکار می‌سازد؛ اصلی که به موجب آن هیچ‌کس را نمی‌توان صرفاً به سبب عضویت در یک گروه، تصدی مقام یا وقوع جرم در حوزه نفوذش مجازات کرد (Cassese et al., 2011; Mir Mohammad Sadeghi, 2013).

مسئله اصلی، یافتن نقطه تعادل میان دو خطر متقابل است. از یک سو، اگر معیارهای انتساب بیش از حد گسترش یابند، حقوق بین‌الملل کیفری به ورطه نوعی مسئولیت جمعیِ پوشیده در جامه مسئولیت فردی می‌لغزد؛ خطری که دامشکا با تعبیر «جنبه تاریک» مسئولیت فرماندهی از آن یاد کرده است (Damaska, 2001). از سوی دیگر، اگر این معیارها چنان تنگ شوند که تنها مرتکب فیزیکی یا صادرکننده دستور صریح را در بر گیرند، ماهیت سازمان‌یافته جنایات نادیده می‌ماند و رهبران و فرماندهان در پناه فاصله ساختاری از مصونیت عملی برخوردار می‌شوند (Robinson, 2012).

اهمیت این مسئله در تجاوز جنسی دوچندان است. پژوهش‌های تجربی در علوم سیاسی نشان داده‌اند که خشونت جنسی در مخاصمات می‌تواند هم به‌عنوان راهبردی آگاهانه که از بالا طراحی و دستور داده می‌شود و هم به‌عنوان رویه‌ای تحمل‌شده که بدون دستور صریح در درون واحدهای مسلح تکرار می‌گردد، ظهور یابد (Cohen, 2016; Wood, 2018). در وضعیت دوم، اثبات اینکه مقام بالادست تجاوز را

«طراحی» کرده یا بدان «دستور» داده است چه‌بسا ناممکن باشد؛ بی‌آنکه این امر لزوماً به معنای فقدان هرگونه مسئولیت باشد. در عین حال، توسل به مسئولیت فرماندهی برای پر کردن هر خلأ اثباتی نیز با اصل تقصیر شخصی ناسازگار است. تبرئه ژان‌پیر بمبا در مرحله تجدیدنظر دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۱۸، که نخستین محکومیت دیوان بر پایه مسئولیت فرماندهی و نخستین محکومیت آن در قبال تجاوز جنسی را از میان برد، این تنش را به‌روشنی نمایان ساخت (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019).

بر این اساس، مقاله حاضر پس از طرح مسئله، پیشینه و روش، نخست جایگاه و عناصر تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری را بررسی می‌کند؛ سپس معماری انتساب در ماده ۲۵ اساسنامه و عنصر معنوی را تحلیل کرده، به مسئولیت فرماندهی و پرونده بمبا می‌پردازد و در پایان، یافته‌ها را در قالب جداول تحلیلی و «الگوی سه پیوند» عرضه می‌دارد و پیشنهادهایی برای رویه قضایی و دادستانی ارائه می‌کند.

مسئله این پژوهش، تعیین معیارهای حقوقی انتساب تجاوز جنسی به فردی است که ممکن است از مرتکب مادی فاصله داشته باشد. این فاصله سه چهره دارد. نخست، فاصله رفتاری؛ مانند دستوردهنده یا معاونی که خود عمل جنسی را انجام نمی‌دهد، اما با رفتار مثبت خود در تحقق آن سهیم است. دوم، فاصله سازمانی؛ مانند رهبری که از طریق دستگاهی سلسله‌مراتبی و افرادی قابل جایگزینی جرم را محقق می‌سازد. سوم، فاصله سلسله‌مراتبی؛ مانند فرماندهی که نه در طراحی و نه در اجرای تجاوز مشارکت مستقیم ندارد، اما در برابر جرایم نیروهای تحت کنترل خود از انجام تکالیف قانونی پیشگیری، سرکوب یا ارجاع قصور می‌ورزد. خلط این فاصله‌ها یکی از منابع اصلی آشفتگی در رویه قضایی است.

این مسئله اهمیت عملی نیز دارد: از یک سو، آمار پایین محکومیت در جرایم جنسی و جنسیتی در دیوان کیفری بین‌المللی، به‌ویژه پس از تبرئه‌های کاتانگا (در بخش جرایم جنسی) و بمبا، پرسش‌های جدی درباره کارآمدی ابزارهای انتساب ایجاد کرده است (Chappell, 2016; Grey, 2019). از سوی دیگر، هرگونه پاسخ شتاب‌زده به این ناکامی، از طریق تفسیر موسع مبانی مسئولیت یا کاستن از استانداردهای اثبات، می‌تواند تضمین‌های بنیادین حق دفاع را قربانی کند و مشروعیت دادرسی کیفری بین‌المللی را به خطر اندازد (Damaska, 2001; Halley, 2008).

پرسش اصلی پژوهش چنین است: حدود و معیارهای انتساب مسئولیت کیفری فردی در قبال تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری چیست و فاصله میان رفتار متهم و جرم پایه تا کجا می‌تواند گسترش یابد؟ پرسش‌های فرعی عبارت‌اند از: نخست، عناصر جرم تجاوز جنسی در اساسنامه رم و سند عناصر جرایم چه اثری بر اثبات مسئولیت مشارکت‌کنندگان غیرمادی دارد؟ دوم، مرز میان اشکال مشارکت در ماده ۲۵ و مسئولیت فرماندهی در ماده ۲۸ کجاست؟ سوم، رأی بمبا چه تأثیری بر فهم کنترل مؤثر، اقدامات لازم و معقول و سببیت در قبال تجاوز جنسی داشته است؟ چهارم، چگونه می‌توان ویژگی‌های اثباتی جرایم جنسی را بدون کاهش استاندارد اثبات یا نقض اصل تقصیر شخصی وارد تحلیل انتساب کرد؟

فرضیه اصلی پژوهش آن است که نظام انتساب در حقوق بین‌الملل کیفری زمانی منسجم‌تر عمل می‌کند که مسئولیت در سه سطح جداگانه سنجیده شود: پیوند رفتاری متهم با جرم یا ساختار ارتکاب؛ پیوند ذهنی متناسب با شیوه مسئولیت مورد استناد؛ و در مسئولیت فرماندهی، پیوند مستقل کنترل و تکلیف. فرضیه‌های فرعی نیز عبارت‌اند از اینکه ماده ۲۸ نه باید با اشکال مشارکت ماده ۲۵ ادغام شود و نه به‌عنوان راهی برای انتساب خودکار جرم زیردستان به فرمانده به کار رود؛ و اینکه ملاحظات جنسیتی در جرایم جنسی، کارکردی روش‌شناختی در ارزیابی ادله دارند و نه کارکردی ماهوی در تعدیل عناصر مسئولیت.

پیشینه پژوهش و مبانی نظری

در ادبیات حقوقی فارسی، مسئولیت کیفری فردی و اشکال آن عمدتاً در قالب آثار عمومی حقوق بین‌الملل کیفری و دیوان کیفری بین‌المللی بررسی شده است. میرمحمدصادقی در تحلیل ساختار و صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، اصل مسئولیت کیفری فردی، اشکال مشارکت و مسئولیت فرماندهان و مافوق‌ها را در چارچوب کلی اساسنامه رم تبیین کرده است (Mir Mohammad Sadeghi, 2013). ضیایی بیگدلی و شریعت باقری نیز در آثار خود، جنایات بین‌المللی و مبانی مسئولیت کیفری فردی را با تکیه بر رویه دادگاه‌های بین‌المللی بررسی کرده‌اند (Shariat Bagheri, 2005; Ziaei Bigdeli, 2010). ترجمه فارسی اثر کسسه نیز منبعی مهم در معرفی اشکال مسئولیت، از جمله مشارکت مجرمانه مشترک و مسئولیت مافوق، به خواننده فارسی‌زبان بوده است (Cassese et al., 2011).

با این حال، تا آنجا که نگارندگان بررسی کرده‌اند، در این آثار مسئله انتساب عمدتاً به‌صورت «جرم‌خنثی» و در سطح نظریه عمومی تحلیل شده و ویژگی‌های اثباتی و ساختاری تجاوز جنسی، مانند وقوع بدون دستور صریح، موانع گزارش‌دهی و نقش محیط قهری، در تحلیل مبانی انتساب وارد نشده است. افزون بر این، تحولات رویه‌ای پس از سال ۲۰۱۴، یعنی آرای کاتانگا، بمبا، انتاگاندا و اونگوِن و نیز سیاست ۲۰۲۳ دادستانی، هنوز جایگاه درخوری در ادبیات فارسی نیافته‌اند.

ادبیات خارجی را می‌توان در چهار جریان دسته‌بندی کرد. جریان نخست بر تعریف تجاوز جنسی و تقابل رویکرد مبتنی بر فقدان رضایت با رویکرد مبتنی بر شرایط قهری متمرکز است. مک‌کینون با دفاع از تعریف مفهومی آکایسو، استدلال می‌کند که محور قرار دادن رضایت در بستر جنایات بین‌المللی، واقعیت سلطه و اجبار را پنهان می‌سازد (MacKinnon, 2006). شومبرگ و پیترسون نیز بر این باورند که در شرایط قهری ملازم با جنایات بین‌المللی، رضایت واقعی اساساً امکان تحقق ندارد (Schomburg & Peterson, 2007). در مقابل، هالی با نگاهی انتقادی، پیامدهای مداخلات فمینیستی در جرم‌انگاری خشونت جنسی در اساسنامه رم را برای تعادل نظام کیفری و حقوق متهم بررسی کرده است (Halley, 2008). گِروال بر ضرورت محوریت خودمختاری جنسی در تعریف تجاوز و دشواری‌های تعریف دیوان تأکید دارد (Grewal, 2012) و لاورتی با پرسش از اینکه چه چیزی خشونت جنسی را «جنسی» می‌سازد، روایت‌های حقوق بین‌الملل کیفری از این جرایم را واکاوی کرده است (Laverty, 2023).

جریان دوم به اشکال مسئولیت در ماده ۲۵ اختصاص دارد. وِرله ساختار ماده ۲۵ را به‌عنوان الگویی متمایزکننده میان مرتکب و شریک تحلیل کرده است (Werle, 2007) و فان اسلیدرِگت مبانی نظری مسئولیت کیفری فردی را در پرتو اصل تقصیر بررسی کرده است (van Sliedregt, 2012). اوهلین، فان اسلیدرگت و وایگند پذیرش نظریه کنترل بر جرم در دیوان را به نقد کشیده‌اند (Ohlin et al., 2013) و فینین عناصر اشکال تبعی مسئولیت در بندهای (b) و (c) ماده ۲۵(۳) را به تفصیل کاویده است (Finnin, 2012). مجموعه ویراسته دو همپتین و همکاران نیز تصویری جامع از این اشکال در رویه محاکم به دست می‌دهد (Werle & Jessberger, 2020).

جریان سوم به مسئولیت فرماندهی می‌پردازد. بانتکاس حقوق معاصر مسئولیت مافوق را صورت‌بندی کرده است (Bantekas, 1999) و دامشکا نسبت به گسترش این دکترین و فاصله گرفتن آن از تقصیر شخصی هشدار داده است (Damaska, 2001). متراکس و ملونی عناصر و ماهیت حقوقی این دکترین را به تفصیل تحلیل کرده‌اند (Meloni, 2010; Mettraux, 2009) و رابینسون از «تناقض تقصیر» در مسئولیت فرماندهی سخن گفته و لزوم نوعی سهم سببی را پیشنهاد کرده است (Robinson, 2012). پس از رأی بمبا، جکسون با تحلیل رویکردهای مختلف به سببیت، بازخوانی ماده ۲۸ به‌عنوان جرمی مستقل ناشی از ترک تکلیف را پیشنهاد کرده است (Jackson, 2022).

جریان چهارم، پیوند خشونت جنسی با رویه محاکم را بررسی می‌کند. لاویولت از نخستین پژوهشگرانی بود که کاربرد مسئولیت فرماندهی در تعقیب تجاوز در دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا را تحلیل کرد (Laviolette, 1998). دو بروئر تعقیب فراملی خشونت جنسی را به‌طور جامع بررسی کرده است (de Brouwer, 2005). چپل و گری کارنامه دیوان کیفری بین‌المللی در قبال جرایم جنسی و جنسیتی را ارزیابی کرده‌اند (Chappell, 2016; Grey, 2019) و ساکوتو و سلرز با نگاهی جنسیتی، رأی تجدیدنظر بمبا را به‌سبب بی‌توجهی به ویژگی‌های جرایم جنسی در ارزیابی اقدامات فرمانده نقد کرده‌اند (SaCouto & Sellers, 2019).

داوری انتقادی ادبیات موجود سه شکاف را آشکار می‌سازد. نخست، آثار مربوط به تعریف تجاوز عمدتاً بر خودمختاری جنسی، رضایت و شرایط قهری متمرکزند و کمتر توضیح می‌دهند که این عناصر چگونه در پرونده‌ای که متهم از صحنه جرم دور است، به مسئله انتساب ترجمه می‌شوند. دوم، ادبیات اشکال مسئولیت غالباً جرم‌خنثی است و ویژگی‌های اثباتی خشونت جنسی را وارد تحلیل ماده ۲۵ نمی‌کند. سوم، پژوهش‌های مسئولیت فرماندهی، به‌ویژه پس از بمبا، مسائل کنترل، اقدامات لازم و معقول و سببیت را برجسته کرده‌اند، اما پیوند آنها با الگوهای خاص گزارش‌دهی و سرکوب خشونت جنسی همچنان نیازمند صورت‌بندی دقیق است. نوآوری مقاله در جمع این سه سطح و ارائه آزمونی واحد برای مهار «فاصله انتساب» است؛ آزمونی که به‌جای توسعه عنوان مسئولیت، بر کیفیت پیوند اثبات‌شده میان شخص و مبنای قانونی مسئولیت تکیه می‌کند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از حیث هدف، بنیادی ـ کاربردی و از حیث روش، توصیفی ـ تحلیلی است و با رویکرد حقوقی ـ دکترینال انجام شده است. داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و از طریق تحلیل اسناد و رویه قضایی گردآوری شده‌اند. منابع دست اول شامل اساسنامه رم، سند عناصر جرایم، قواعد آیین دادرسی و ادله دیوان، سیاست ۲۰۲۳ دادستانی درباره جرایم جنسیتی، اساسنامه‌های دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا، پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو و آرای محاکم بین‌المللی است.

انتخاب پرونده‌ها بر پایه نمونه‌گیری هدفمند صورت گرفته است؛ بدین معنا که آرایی برگزیده شده‌اند که یا در تحول تعریف تجاوز نقش بنیادین داشته‌اند (آکایسو، فوروندژیا، کونارچ)، یا معیارهای اصلی مسئولیت فرماندهی را صورت‌بندی کرده‌اند (چلبیچی، موسما، باگیلیشما)، یا آزمون عملی اشکال مسئولیت در قبال جرایم جنسی در دیوان کیفری بین‌المللی بوده‌اند (کاتانگا، انتاگاندا، اونگوِن، بمبا). تحلیل داده‌ها با روش تفسیر منطقی و نظام‌مند متون و مقایسه استدلال‌های قضایی انجام شده و یافته‌ها در قالب جداول تطبیقی سازمان یافته‌اند. در ارجاع به آرای قضایی، تنها به شماره بندهایی استناد شده که از متن رأی قابل احرازند و در سایر موارد، به کلیت رأی ارجاع داده شده است.

چارچوب مفهومی: جایگاه و عناصر تجاوز جنسی در حقوق بین‌الملل کیفری

از آکایسو تا کونارچ: تحول مفهومی تعریف تجاوز

رأی آکایسو نقطه عطفی در خروج خشونت جنسی از حاشیه حقوق بین‌الملل کیفری بود. شعبه بدوی دادگاه رواندا، در غیاب تعریفی پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل، تجاوز را تهاجمی جسمانی با ماهیت جنسی دانست که در شرایط قهری علیه شخص ارتکاب می‌یابد و صراحتاً اعلام کرد که این جرم را نمی‌توان در توصیف مکانیکی اشیا و اندام‌های بدن خلاصه کرد (Askin, 2003; MacKinnon, 2006). دادگاه همچنین پذیرفت که تجاوز و سایر اشکال خشونت جنسی، در صورت احراز قصد خاص، می‌توانند رفتار تشکیل‌دهنده نسل‌کشی باشند (Askin, 2003). اهمیت این رأی برای بحث انتساب در آن است که زمینه و کارکرد خشونت جنسی را وارد تحلیل کرد؛

بدین معنا که جرم جنسی صرفاً رخدادی خصوصی میان دو فرد نیست و ممکن است در خدمت سیاست نابودی، ارعاب یا سلطه جمعی قرار گیرد. افزون بر این، آکایسو خود مرتکب مادی تجاوز نبود و محکومیت او در این بخش بر پایه دستور، تحریک و معاونت ـ از جمله از طریق حضور و تشویق در محل ارتکاب ـ استوار شد؛ امری که از همان آغاز، پیوند ناگسستنی تعریف جرم با مسئله انتساب را نشان می‌داد (de Brouwer, 2005; MacKinnon, 2006).

اندکی بعد، دادگاه یوگسلاوی در فوروندژیا رویکردی متفاوت برگزید و با الهام از حقوق داخلی کشورها، عناصر عینی‌تری را برای تجاوز برشمرد که بر نفوذ جنسی همراه با اجبار، زور یا تهدید به زور تمرکز داشت (de Brouwer, 2005). این دو رویکرد، که در ادبیات از آنها با عنوان رویکرد «مفهومی» و «مکانیکی» یاد می‌شود، بحثی دامنه‌دار را دامن زدند (de Brouwer, 2005; Grewal, 2012). در کونارچ، شعبه بدوی با بررسی تطبیقی نظام‌های حقوقی، محور تعریف را از زور به نقض خودمختاری جنسی منتقل کرد و فقدان رضایت آزادانه را عنصر کلیدی دانست (Grewal, 2012). شعبه تجدیدنظر ضمن تأیید این تعریف، تصریح کرد که مقاومت فیزیکی قربانی شرط تحقق جرم نیست، زور فیزیکی تنها راه اثبات فقدان رضایت به شمار نمی‌رود و شرایط قهری حاکم بر بسیاری از وضعیت‌های موضوع جنایات بین‌المللی، رضایت واقعی را عملاً منتفی می‌سازد (de Brouwer, 2005; Schomburg & Peterson, 2007). دادگاه رواندا نیز بعدها در گاکومبیتسی پذیرفت که دادستان می‌تواند فقدان رضایت را از طریق اثبات شرایط قهری احراز کند (de Brouwer, 2005).

این تحول برای انتساب اهمیت مضاعف دارد. هرچه تحلیل جرم پایه بیشتر به «محیط قهری» وابسته شود، نقش اشخاصی که آن محیط را ایجاد، حفظ یا تقویت کرده‌اند ـ مانند مسئولان بازداشتگاه‌ها، فرماندهان اشغال یا رهبران گروه‌های مسلح ـ در سطح انتساب نیازمند بررسی دقیق‌تر می‌شود (Schomburg & Peterson, 2007). با این حال، باید تأکید کرد که ایجاد محیط قهری به‌تنهایی برای محکومیت به تجاوز کافی نیست و رفتار شخص باید در قالب یکی از مبانی مسئولیت مقرر در اساسنامه قرار گیرد. به بیان دیگر، محیط قهری عنصری از جرم پایه است، نه جانشین عنصر انتساب.

اساسنامه رم، سند عناصر جرایم و قواعد آیین دادرسی و ادله

اساسنامه رم تجاوز را در ماده ۷(۱)(g) در شمار اعمالی قرار می‌دهد که اگر به‌عنوان بخشی از حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی و با علم به آن حمله ارتکاب یابند، جنایت علیه بشریت به شمار می‌آیند. مواد ۸(۲)(b)(xxii) و ۸(۲)(e)(vi) نیز تجاوز را به‌ترتیب در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیربین‌المللی جرم‌انگاری کرده‌اند (Schabas, 2016; Werle & Jessberger, 2020). بنابراین، اثبات تجاوز در سطح بین‌المللی دو لایه دارد: لایه نخست عناصر رفتار جنسی است و لایه دوم، حسب عنوان اتهامی، عناصر زمینه‌ای جنایت علیه بشریت یا پیوند با مخاصمه مسلحانه در جنایت جنگی (Werle & Jessberger, 2020; Ziaei Bigdeli, 2010).

سند عناصر جرایم برای تجاوز دو عنصر اصلی مقرر می‌کند: نخست، تهاجم مرتکب به بدن شخص از طریق رفتاری که به نفوذ جنسی، هرچند اندک، منجر شود؛ و دوم، ارتکاب این رفتار با زور، تهدید به زور یا اجبار ـ مانند اجبار ناشی از ترس از خشونت، اکراه، بازداشت، فشار روانی یا سوءاستفاده از قدرت ـ یا با بهره‌گیری از محیط قهری، یا علیه شخصی که قادر به ابراز رضایت واقعی نیست (Grewal, 2012; Schabas, 2016). این تعریف از حیث جنسیت خنثی است و هم بزه‌دیده و هم مرتکب را از هر جنسی در بر می‌گیرد؛ نکته‌ای که در پرونده‌هایی با بزه‌دیدگان مرد، اهمیت عملی یافته است (Grey, 2019). سند عناصر جرایم همچنین در جنایات جنگی، آگاهی مرتکب از اوضاع واقعی مؤید وجود مخاصمه و پیوند رفتار با مخاصمه را لازم می‌داند.

قواعد ۷۰ و ۷۱ قواعد آیین دادرسی و ادله نیز اصول ویژه‌ای در ادله جرایم جنسی مقرر کرده‌اند. به موجب قاعده ۷۰، رضایت را نمی‌توان از گفتار یا رفتار بزه‌دیده استنباط کرد، هرگاه زور، تهدید، اجبار یا بهره‌گیری از محیط قهری توان او برای ابراز رضایت آزادانه را مخدوش کرده باشد؛ همچنین سکوت یا عدم مقاومت بزه‌دیده دلیل رضایت تلقی نمی‌شود. قاعده ۷۱ نیز استناد به سابقه رفتار جنسی بزه‌دیده را منع می‌کند (de Brouwer, 2005; Grey, 2019). این قواعد، اگرچه اثبات جرم پایه را از کلیشه‌ها پیراسته می‌کنند، عناصر انتساب را تغییر نمی‌دهند و مشارکت‌کننده غیرمادی همچنان باید، مطابق شیوه مسئولیت مورد استناد، نسبت لازم را با همین رفتار و عناصر زمینه‌ای داشته باشد.

اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری

اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری سنگ بنای حقوق بین‌الملل کیفری است. دادگاه نورنبرگ در بیانی مشهور تأکید کرد که جنایات علیه حقوق بین‌الملل را انسان‌ها مرتکب می‌شوند، نه نهادهای انتزاعی، و تنها با مجازات افرادی که چنین جنایاتی را مرتکب می‌شوند می‌توان مقررات حقوق بین‌الملل را اجرا کرد (Cassese et al., 2011). ماده ۲۵ اساسنامه رم این اصل را مدون ساخته است: بند ۱ صلاحیت دیوان را به اشخاص حقیقی محدود می‌کند، بند ۲ بر مسئولیت فردی و قابلیت مجازات مرتکب تأکید دارد و بند ۴ تصریح می‌کند که مقررات مربوط به مسئولیت کیفری فردی بر مسئولیت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل اثری ندارد (Schabas, 2016; Werle, 2007).

این اصل دو لازمه دارد: ابتنای مسئولیت بر رفتار خود متهم و تناسب سرزنش کیفری با درجه تقصیر او (Mir Mohammad Sadeghi, 2013; van Sliedregt, 2012). در جنایات جمعی، رعایت این دو لازمه دشوار است؛ زیرا رفتار هر فرد تنها حلقه‌ای از زنجیره‌ای طولانی است. از همین رو، اشکال مسئولیت در حقوق بین‌الملل کیفری را باید ابزارهایی دانست که پیوند میان فرد و جرم جمعی را به زبان تقصیر شخصی ترجمه می‌کنند. هرگاه این ابزارها به‌گونه‌ای تفسیر شوند که پیوند شخصی را تضعیف کنند، از کارکرد اصلی خود دور می‌افتند (Damaska, 2001; Robinson, 2012).

معماری انتساب در ماده ۲۵ اساسنامه رم

بند ۳ ماده ۲۵ مجموعه‌ای از اشکال متفاوت مشارکت را پیش‌بینی می‌کند: ارتکاب فردی، مشترک یا از طریق شخص دیگر (بند a)؛ دستور، درخواست یا تحریک (بند b)؛ کمک، معاونت یا مساعدت به منظور تسهیل ارتکاب (بند c)؛ و مشارکت عمدی در ارتکاب جرم به وسیله گروهی با هدف مشترک (بند d). رویه دیوان این بندها را بیانگر الگویی متمایزکننده دانسته که در آن میان مرتکبان اصلی و شرکای تبعی تفاوت گذاشته می‌شود (Ohlin et al., 2013; Werle, 2007). انتخاب هر بند، پیامدهای متفاوتی برای عناصر لازم اثبات دارد.

۱. ارتکاب مستقیم: در ساده‌ترین وضعیت، متهم خود عمل نفوذ جنسی را انجام می‌دهد و در صورت احراز سایر عناصر، مسئولیت مستقیم او مسئله پیچیده‌ای ایجاد نمی‌کند. محکومیت کونارچ به سبب تجاوزهایی که شخصاً مرتکب شده بود، و محکومیت دومینیک اونگوِن در دیوان کیفری بین‌المللی به سبب جرایم جنسی ـ از جمله ازدواج اجباری، تجاوز، بردگی جنسی و حاملگی اجباری ـ علیه زنانی که مستقیماً تحت سلطه او بودند، نمونه‌هایی از این وضعیت‌اند (de Brouwer, 2005; Grey, 2019). با این حال، حتی در این سطح نیز تمرکز صرف بر مقاومت قربانی یا آثار جسمانی، با واقعیت جرایم جنسی در مخاصمه سازگار نیست.

۲. ارتکاب مشترک و ارتکاب غیرمستقیم: چالش جدی‌تر هنگامی است که متهم شخصاً عمل جنسی را انجام نداده است. دیوان کیفری بین‌المللی از پرونده لوبانگا به بعد، برای تمییز مرتکب از شریک، نظریه کنترل بر جرم را برگزید که بر اساس آن، مرتکب کسی است که بر وقوع یا عدم وقوع جرم و نحوه ارتکاب آن سلطه دارد. در ارتکاب مشترک، این کنترل از طریق تقسیم وظایف ضروری در اجرای طرحی

مشترک اعمال می‌شود و در ارتکاب غیرمستقیم، از طریق شخص دیگر یا دستگاهی سازمان‌یافته از قدرت که اطاعت تقریباً خودکار اعضای قابل جایگزینی آن را تضمین می‌کند (Ambos, 2013; Ohlin et al., 2013). این نظریه، که ریشه در دکترین آلمانی دارد، با انتقاد کسانی روبه‌رو شده که آن را فاقد مبنای روشن در متن اساسنامه یا ناسازگار با سنت‌های حقوقی دیگر می‌دانند (Ohlin et al., 2013).

پرونده بوسکو انتاگاندا نشان داد که این ابزار می‌تواند در قبال جرایم جنسی کارآمد باشد. دیوان او را، از جمله به‌عنوان مرتکب غیرمستقیم مشترک، بابت تجاوز و بردگی جنسی محکوم کرد و در تصمیمی پیشگامانه پذیرفت که جرایم جنسی ارتکابی علیه کودکان سرباز گروه خود متهم نیز می‌تواند جنایت جنگی باشد (Grey, 2019; Werle & Jessberger, 2020). با این همه، خطر اصلی در پرونده‌های تجاوز آن است که گستردگی خشونت جنسی به‌طور استقرایی جایگزین اثبات نقش شخص شود. صرف عضویت در ساختار یا مشارکت در عملیات نظامی، بدون اثبات اینکه تجاوز در دامنه طرح مشترک یا کنترل متهم قرار داشته، نمی‌تواند مبنای مسئولیت باشد.

تجربه دادگاه یوگسلاوی در این زمینه آموزنده است. این دادگاه از رهگذر نظریه مشارکت مجرمانه مشترک، به‌ویژه شکل دوم آن در بازداشتگاه‌ها و شکل سوم آن، برخی متهمان را بابت تجاوزهایی مسئول شناخت که «پیامد طبیعی و قابل پیش‌بینی» اجرای طرح مشترک تلقی می‌شد (van Sliedregt, 2012). این رویکرد به سبب فاصله گرفتن از تقصیر شخصی، هدف انتقادهای جدی قرار گرفت (Cassese et al., 2011; van Sliedregt, 2012) و اساسنامه رم، با درج عنصر معنوی سخت‌گیرانه‌تر در ماده ۳۰، از آن فاصله گرفت.

۳. دستور، تحریک و معاونت: در دستور دادن یا تحریک، مسئله اصلی اثبات اثرگذاری رفتار متهم بر ارتکاب جرم و حالت ذهنی لازم است. دستور می‌تواند صریح یا از اوضاع و احوال قابل استنباط باشد، اما نباید از صرف مقام رسمی استنتاج شود. در معاونت نیز باید کمک عملی، تشویق یا حمایت معنوی، و نیز هدف تسهیل ارتکاب جرم که در ماده ۲۵(۳)(c) مقرر شده است، احراز شود (Finnin, 2012). فوروندژیا از مهم‌ترین پرونده‌هایی است که نشان داد حضور و رفتار حمایتی در جریان خشونت جنسی، از جمله بازجویی مستمر در حین ارتکاب تجاوز، می‌تواند مبنای معاونت باشد؛ دادگاه در این پرونده رکن مادی معاونت را کمک عملی، تشویق یا حمایت معنوی دانست که اثر قابل توجهی بر ارتکاب جرم داشته باشد (Askin, 2003; de Brouwer, 2005). رویه دادگاه ویژه سیرالئون در پرونده چارلز تیلور نیز نشان داد که کمک‌های لجستیکی و سیاسی از فاصله‌ای دور، در صورت اثبات اثرگذاری و علم، می‌تواند مبنای معاونت در جرایمی از جمله تجاوز و بردگی جنسی باشد (Finnin, 2012). در اینجا تمایز میان «کمک به وقوع جرم» و «عدم جلوگیری از جرم» تعیین‌کننده است. اولی ممکن است تحت ماده ۲۵ قرار گیرد؛ دومی، در مورد شخصی که واجد شرایط فرمانده یا مافوق است، ممکن است موضوع ماده ۲۸ باشد. البته حضور شخص صاحب اقتدار در صحنه جرم، در صورتی که به‌منزله تأیید و تشویق مرتکبان تلقی شود، می‌تواند معاونت از طریق «تماشاگر تأییدکننده» را محقق سازد؛ چنان‌که در آکایسو نیز حضور و سخنان متهم در کنار مرتکبان، در احراز تشویق مؤثر بود (Askin, 2003; de Brouwer, 2005). با این حال، تبدیل هر ترک فعل مقام بالادست به معاونت، بدون احراز عناصر ماده ۲۵، همان اندازه مشکل‌ساز است که استفاده از ماده ۲۸ برای مسئول شناختن هر شخص بانفوذ.

۴. مشارکت در جرم گروهی و خطر مسئولیت بر مبنای عضویت: بند (d) ماده ۲۵(۳) برای وضعیتی اهمیت دارد که جرم به وسیله گروهی با هدف مشترک ارتکاب می‌یابد و شخص، بدون قرار گرفتن در قالب‌های پیشین، به‌طور عمدی در ارتکاب یا شروع به ارتکاب آن سهم دارد؛ مشروط بر اینکه این سهم یا با هدف پیشبرد فعالیت یا مقصود مجرمانه گروه باشد یا با علم به قصد گروه برای ارتکاب جرم. در پرونده‌های تجاوز، جذابیت این بند برای دادستان روشن است: خشونت جنسی ممکن است در بستر عملیات جمعی رخ دهد و نقش رهبران یا اعضای

پشتیبان به فعلی منفرد فروکاستنی نباشد. شعبه مقدماتی در پرونده مباروشیمانا برای مهار گستره این بند، لزوم سهمی «قابل توجه» را مطرح کرد (Finnin, 2012; Werle & Jessberger, 2020).

پرونده ژرمن کاتانگا محک اصلی این بند در جرایم جنسی بود. شعبه بدوی، ضمن احراز وقوع تجاوز و بردگی جنسی در حمله به روستای بوگورو، کاتانگا را به‌عنوان شریک تبعی بر پایه ماده ۲۵(۳)(d) بابت قتل، حمله به غیرنظامیان و غارت محکوم کرد، اما او را از اتهام جرایم جنسی تبرئه نمود؛ زیرا اثبات نشده بود که این جرایم جزئی از هدف مشترک گروه بوده و متهم با علم به آن در ارتکابشان سهم داشته است (Chappell, 2016; Grey, 2019). این رأی از یک سو نشان‌دهنده پایبندی به اصل تقصیر شخصی است، و از سوی دیگر، آشکار می‌سازد که اگر دادستانی جرایم جنسی را از ابتدا در ساختار هدف مشترک و ادله مربوط به آن جای ندهد، خشونت جنسی در «حاشیه» طرح جنایی باقی می‌ماند و از دامنه انتساب بیرون می‌افتد (Chappell, 2016; Grey, 2019).

از حیث سیاست کیفری، تفکیک بند (d) از مسئولیت فرماندهی نیز ضروری است. عضو یا رهبر یک گروه ممکن است به سبب سهم مثبت و عمدی خود در جرم گروهی تحت ماده ۲۵ مسئول باشد؛ در حالی که فرمانده ممکن است دقیقاً به دلیل قصور در اعمال کنترل و انجام تکالیف پیشگیرانه، تحت ماده ۲۸ پاسخ‌گو شود. اگر مجموعه واقعیت‌های واحدی، بدون تعیین ماهیت سهم متهم، هم‌زمان برای اثبات هر دو مسیر به کار رود، مرز میان «مشارکت در جرم» و «نقض تکلیف نظارتی» از میان می‌رود و اصل قانونی بودن مبنای مسئولیت آسیب می‌بیند.

عنصر معنوی و دشواری اثبات در تجاوز جنسی

ماده ۳۰ اساسنامه رم، مگر آنکه ترتیب دیگری مقرر شده باشد، قصد و علم را معیار عمومی عنصر معنوی قرار می‌دهد. به موجب بند ۲ این ماده، شخص نسبت به نتیجه دارای قصد است اگر قصد ایجاد آن را داشته باشد یا آگاه باشد که در جریان عادی امور محقق خواهد شد. شعبه تجدیدنظر در پرونده لوبانگا این معیار را به معنای آگاهی از قطعیت عملی وقوع نتیجه در آینده تفسیر کرد و قصد احتمالی را از شمول ماده ۳۰ خارج دانست (Ambos, 2013; Werle & Jessberger, 2020). این تفسیر برای جرایم جنسی پیامدی مهم دارد: در ارتکاب مشترک یا غیرمستقیم، دادستان باید ثابت کند که متهم آگاه بوده تجاوز در جریان عادی اجرای طرح مشترک رخ خواهد داد؛ و این همان نقطه‌ای است که در آن، خشونت جنسیِ «ناخواسته اما تحمل‌شده» غالباً از دامنه انتساب خارج می‌شود (Ambos, 2013; Grey, 2019).

در جرایم جنسی، اثبات حالت ذهنی باید نسبت به رفتار و اوضاع و احوال مربوط انجام شود. از یک سو، نباید کلیشه‌هایی مانند ضرورت مقاومت فیزیکی قربانی به‌عنوان شاخص ذهن مرتکب وارد تحلیل شوند؛ از سوی دیگر، محیط قهری نیز نباید به فرضی غیرقابل رد درباره علم همه اعضای یک سازمان به هر تجاوز تبدیل گردد (Grewal, 2012). مواد ۳۱ تا ۳۳ نیز نشان می‌دهند که انتساب مسئولیت در نظام رم با علل رافع مسئولیت محدود می‌شود. اشتباه موضوعی تنها در صورتی اثر دارد که عنصر معنوی لازم را منتفی سازد و دستور مافوق نیز تنها در شرایطی محدود قابل استناد است؛ به‌ویژه آنکه به تصریح ماده ۳۳(۲)، دستور ارتکاب نسل‌کشی یا جنایت علیه بشریت آشکارا غیرقانونی تلقی می‌شود (Schabas, 2016; Werle & Jessberger, 2020).

در این میان، ماده ۳۰ را نباید به‌صورت فرمولی یکسان بر تمام اشکال مسئولیت تحمیل کرد. عبارت آغازین این ماده امکان استانداردهای خاص را به رسمیت می‌شناسد. برای نمونه، ماده ۲۸ درباره فرمانده نظامی از معیار «می‌دانست یا با توجه به اوضاع و احوال آن زمان باید می‌دانست» استفاده می‌کند، در حالی که درباره سایر مافوق‌ها از علم یا نادیده گرفتن آگاهانه اطلاعاتی که به‌روشنی بر ارتکاب جرایم دلالت

داشت، سخن می‌گوید. این تفاوت صرفاً لفظی نیست؛ بلکه سطح فاصله متهم از صحنه جرم را با نوع متفاوتی از اثبات ذهنیت جبران می‌کند و مانع آن می‌شود که علم فرمانده از صرف مقام او مفروض گرفته شود (Mettraux, 2009; Schabas, 2016).

مسئولیت فرماندهی: از یاماشیتا تا ماده ۲۸ اساسنامه رم

پیشینه و تحول رویه‌ای

مسئولیت فرماندهی بر این ایده استوار است که فرمانده یا مافوق، به دلیل رابطه کنترل با زیردستان و تکالیف خاص ناشی از آن، ممکن است بابت قصور خود در جلوگیری، سرکوب یا ارجاع جرایم زیردستان مسئول شناخته شود. پرونده ژنرال یاماشیتا پس از جنگ جهانی دوم، که در آن فرمانده ژاپنی بابت قصور در کنترل نیروهایی محکوم شد که در فیلیپین مرتکب جنایات گسترده، از جمله تجاوزهای متعدد، شده بودند، نقطه آغاز مدرن این دکترین به شمار می‌رود؛ هرچند به سبب فقدان احراز روشن علم، از همان زمان با انتقاد مواجه بود (Bantekas, 1999; Meloni, 2010). این دکترین سپس در مواد ۸۶ و ۸۷ پروتکل الحاقی اول، ماده ۷(۳) اساسنامه دادگاه یوگسلاوی و ماده ۶(۳) اساسنامه دادگاه رواندا تدوین شد. رویه چلبیچی معیار کنترل مؤثر را با توانایی مادی برای جلوگیری از جرم یا مجازات مرتکب پیوند داد و پذیرفت که اقتدار بالفعل، نه صرف عنوان رسمی، می‌تواند رابطه مافوق ـ مادون را ایجاد کند (Meloni, 2010; Mettraux, 2009). دادگاه رواندا نیز بر سه مؤلفه وجود رابطه مافوق و مادون، علم یا داشتن دلیل برای علم، و عدم اتخاذ اقدامات لازم و معقول تأکید کرد و این دکترین را به مقامات غیرنظامی نیز تسری داد، مشروط بر اینکه کنترل واقعی آنان احراز شود؛ چنان‌که در موسما، مدیر یک کارخانه چای بابت جرایم کارکنان تحت کنترل خود مسئول شناخته شد و شعبه تجدیدنظر در باگیلیشما بر لزوم کنترلی هم‌سنگ با کنترل فرماندهان نظامی تأکید کرد (Bantekas, 1999; Williamson, 2002). این نکته در جرایم جنسی اهمیت دارد، زیرا شبکه‌های اقتدار در بحران‌ها همیشه با سلسله‌مراتب رسمی نظامی منطبق نیستند و لاویولت نیز از همان سال‌ها بر ظرفیت این دکترین برای تعقیب مقاماتی تأکید کرد که خشونت جنسی را در قلمرو اقتدار خود تحمل می‌کنند (Laviolette, 1998).

ساختار ماده ۲۸

ماده ۲۸ اساسنامه رم میان فرماندهان نظامی و سایر مافوق‌ها تمایز می‌گذارد. برای فرمانده نظامی یا شخصی که عملاً در مقام فرمانده نظامی عمل می‌کند، اثبات کنترل مؤثر، علم یا «باید می‌دانست»، و قصور در اتخاذ تمام اقدامات لازم و معقول در حدود اختیارات برای جلوگیری، سرکوب یا ارجاع موضوع به مقامات صالح لازم است. برای سایر مافوق‌ها، افزون بر استاندارد ذهنی متفاوت، باید ثابت شود که جرایم به فعالیت‌هایی مربوط بوده‌اند که در حوزه مسئولیت و کنترل مؤثر مافوق قرار داشته‌اند. افزون بر این، در هر دو حالت، جرایم باید «در نتیجه» قصور مافوق در اعمال کنترل صحیح ارتکاب یافته باشند (Mettraux, 2009; Schabas, 2016). این ساختار مانع آن است که معیاری واحد برای همه اشخاص دارای نفوذ به کار رود.

ماهیت حقوقی ماده ۲۸: شیوه مسئولیت یا جرم مستقل ترک فعل؟

ماهیت حقوقی ماده ۲۸ محل اختلاف جدی است. برداشت رایج، که در رویه دیوان نیز بازتاب یافته، آن را یک شیوه مسئولیت می‌داند که به موجب آن فرمانده به نحوی در قبال جرایم زیردستان مسئول می‌شود. دامشکا هشدار داده است که محکوم کردن فرمانده بی‌مبالات به همان جرمی که زیردست عامداً مرتکب شده، تناسب میان سرزنش و تقصیر را بر هم می‌زند (Damaska, 2001). رابینسون این وضعیت را تناقضی در اصل تقصیر می‌داند و راه‌حل را در الزام به نوعی سهم سببی قصور فرمانده در جرم می‌جوید (Robinson, 2012). ملونی نیز با

تحلیل تطبیقی، بر ماهیت ویژه این دکترین تأکید دارد (Meloni, 2010). در مقابل، جکسون پس از تحلیل بمبا استدلال می‌کند که تلقی ماده ۲۸ به‌عنوان شیوه مسئولیت با مسئله سببیت و اصل تقصیر شخصی تنش ایجاد می‌کند و پیشنهاد می‌دهد این ماده به‌عنوان جرمی مستقل ناشی از ترک تکلیف فرماندهی بازخوانی شود (Jackson, 2022). مزیت این دیدگاه آن است که سرزنش کیفری را دقیق‌تر متوجه رفتار خود فرمانده، یعنی قصور در انجام تکلیف، می‌کند؛ اما پذیرش آن مستلزم سازگاری با متن اساسنامه، که مسئولیت را «برای جرایم در صلاحیت دیوان» مقرر کرده، و نیز با رویه تثبیت‌شده دیوان است (Schabas, 2016).

پرونده بمبا و بحران انتساب در جرایم جنسی

پرونده ژان‌پیر بمبا گومبو مهم‌ترین آزمون عملی ماده ۲۸ در دیوان کیفری بین‌المللی است. اتهامات به جرایم نیروهای جنبش آزادی‌بخش کنگو در جمهوری آفریقای مرکزی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ مربوط بود که قتل، تجاوز و غارت را در بر می‌گرفت. شعبه مقدماتی در تصمیم تأیید اتهامات، مسئولیت بمبا را از ارتکاب مشترک به مسئولیت فرماندهی تغییر داد (Jackson, 2022). شعبه بدوی در سال ۲۰۱۶ او را بر پایه ماده ۲۸ محکوم و به هجده سال حبس محکوم کرد؛ اما شعبه تجدیدنظر در سال ۲۰۱۸ با اکثریت سه رأی در برابر دو رأی، محکومیت را نقض و او را تبرئه نمود (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019).

کنترل مؤثر

در تحلیل شعبه بدوی، کنترل مؤثر مستلزم توانایی مادی فرمانده برای جلوگیری یا سرکوب جرایم یا ارجاع موضوع به مقامات صالح بود و صرف نفوذ، حتی نفوذ قابل توجه، کافی تلقی نشد. همچنین وجود فرماندهان واسط مانع احراز کنترل مؤثر فرمانده عالی‌تر دانسته نشد و کنترل نیز لزوماً انحصاری تلقی نگردید (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019).

در عین حال، کنترل مؤثر مفهومی ایستا نیست. فاصله جغرافیایی، استقرار نیروها در قلمرو دولت دیگر، وجود فرماندهان میانی، امکان ارتباط، اختیار انتصاب یا عزل، توان آغاز تحقیق و ظرفیت اعمال ضمانت اجرا همگی قرائن‌اند، نه عناصری مستقل و قطعی (Mettraux, 2009). اهمیت بمبا در آن است که نشان داد دادگاه نمی‌تواند از عنوان فرماندهی مستقیماً به کنترل مؤثر برسد و باید وجود ابزارهای واقعی اعمال اقتدار را در دوره زمانی مربوط اثبات کند. بنابراین، پرسش صحیح این نیست که «آیا متهم بالاترین فرمانده بود؟»، بلکه این است که «در زمان ارتکاب جرایم، چه قدرت مادی مشخصی برای پیشگیری، سرکوب یا ارجاع در اختیار داشت؟».

اقدامات لازم و معقول

ماده ۲۸ فرمانده را به تحقق نتیجه مطلق مکلف نمی‌کند؛ پرسش آن است که با توجه به اختیارات و امکانات واقعی خود چه اقدامات لازم و معقولی می‌توانسته انجام دهد. شعبه بدوی سه تکلیف پیشگیری، سرکوب و ارجاع برای تحقیق و تعقیب را از یکدیگر تفکیک کرد و اقدامات بمبا، از جمله تشکیل کمیسیون‌های تحقیق و برگزاری محاکمه‌ای محدود در قبال برخی سربازان، را ناکافی و غیرواقعی دانست (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019). اکثریت شعبه تجدیدنظر اما، ضمن اتخاذ معیاری کم‌تر مبتنی بر احترام به یافته‌های بدوی، اعلام کرد که شعبه بدوی محدودیت‌های فرماندهی که از راه دور و در کشوری خارجی عمل می‌کرد را به‌درستی ارزیابی نکرده و اقداماتی را که بمبا می‌توانست انجام دهد با دقت کافی مشخص ننموده است. همچنین اکثریت، محکومیت در قبال برخی اعمال مجرمانه خارج از دامنه اتهامات تأییدشده را نیز نادرست دانست (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019). از منظر جرایم جنسی، کیفیت اقدام اهمیتی بیش از تعداد اقدامات دارد. دستور عمومی درباره انضباط، تشکیل کمیسیون تحقیق فاقد استقلال یا انتقال متهمان بدون پیگیری کیفری ممکن

است در ظاهر «اقدام» محسوب شود، اما معیار ماده ۲۸ معقول بودن اقدام در پرتو امکانات واقعی و ماهیت خطر است. اگر فرمانده گزارش‌هایی از تجاوز دریافت کرده باشد، پاسخ متناسب می‌تواند شامل تضمین امنیت گزارش‌دهندگان، جداسازی مظنونان از قربانیان، حفظ ادله، تحقیق مستقل و ارجاع مؤثر باشد. ساکوتو و سلرز نقد می‌کنند که تحلیل اکثریت ویژگی‌های جرایم جنسی را به اندازه کافی وارد ارزیابی اقدامات فرمانده نکرده و از این رهگذر، ممکن است اقدامات ظاهری بیش از اثر واقعی آنها وزن یابند (SaCouto & Sellers, 2019). این نقد به معنای کاهش استاندارد اثبات نیست؛ بلکه بر ضرورت ارزیابی «معقول بودن» اقدام در پرتو ماهیت جرمی که باید پیشگیری یا تعقیب شود تأکید دارد. سادات نیز رویکرد اکثریت را از حیث پیامدهای آن برای مسئولیت فرماندهان دوردست نگران‌کننده دانسته است (Sadat, 2018).

مسئله سببیت

عبارت «در نتیجه» در صدر ماده ۲۸ سبب شده است که رابطه میان قصور فرمانده و جرم زیردست محل اختلاف باشد. رویه دادگاه یوگسلاوی، به‌ویژه در بلاشکیچ، سببیت را از عناصر مسئولیت فرماندهی در حقوق بین‌الملل عرفی ندانسته بود (Meloni, 2010; Mettraux, 2009). اما متن اساسنامه رم صراحتاً به این رابطه اشاره دارد. شعبه مقدماتی در بمبا به این نتیجه رسید که اثبات افزایش خطر ارتکاب جرایم در نتیجه قصور فرمانده کافی است (Jackson, 2022)؛ شعبه بدوی بدون تعیین قطعی معیار، رابطه را در صورتی محقق دانست که اگر فرمانده کنترل را به‌درستی اعمال می‌کرد، جرایم یا ارتکاب نمی‌یافتند یا به آن شکل ارتکاب نمی‌یافتند (Jackson, 2022). در مرحله تجدیدنظر، به سبب تبرئه، این مسئله به‌صورت اکثریتی حل نشد و نظرات جداگانه قضات دیدگاه‌های متفاوتی را بازتاب دادند.

اثبات اینکه اگر فرمانده اقدام می‌کرد تجاوزی معین رخ نمی‌داد، به‌ویژه در جرایم گسترده، دشوار است. مطالبه سببیت به معنای کلاسیک می‌تواند در جرایم جمعی نامتناسب باشد، اما حذف کامل هرگونه رابطه نیز این خطر را دارد که فرمانده عملاً بابت جرم دیگری محکوم شود، نه بابت قصور شخصی خود. جکسون رویکردهای مطرح در بمبا را ناکافی می‌داند و مرکز ثقل سرزنش را نه «ارتکاب تجاوز از طریق زیردست»، بلکه نقض تکلیف خاص ناشی از کنترل می‌بیند (Jackson, 2022). مقاله حاضر این دیدگاه را نه نتیجه‌ای قطعی، بلکه ابزاری انتقادی برای الزام دادگاه به تبیین ماهیت پیوند میان قصور و جرم پایه می‌داند.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش در سه محور سازمان یافته است: تمایز ساختاری مبانی انتساب، کارنامه رویه قضایی در جرایم جنسی و چارچوب تحلیلی پیشنهادی؛ جداول سه‌گانه زیر این محورها را بازتاب می‌دهند.

جدول ۱. مقایسه مبانی انتساب تجاوز جنسی در اساسنامه رم

مبنای مسئولیت	پیوند رفتاری لازم	عنصر معنوی	نمونه رویه‌ای در جرایم جنسی	خطر اصلی در انتساب تجاوز
ارتکاب مستقیم (ماده ۲۵(۳)(a))	انجام شخصی رفتار نفوذ جنسی در شرایط قهری	قصد و علم (ماده ۳۰) نسبت به رفتار و اوضاع و احوال قهری	کونارچ (۲۰۰۱)؛ اونگوِن (۲۰۲۱)	ورود کلیشه‌هایی مانند لزوم مقاومت قربانی در اثبات رضایت و عنصر معنوی
ارتکاب مشترک و غیرمستقیم (ماده ۲۵(۳)(a))	سهم اساسی در طرح مشترک یا کنترل بر دستگاه سازمان‌یافته قدرت	آگاهی از وقوع تجاوز «در جریان عادی امور» (قطعیت عملی)	انتاگاندا (۲۰۱۹)	استنتاج نقش متهم از صرف گستردگی خشونت جنسی؛ خروج تجاوزهای «تحمل‌شده» از طرح مشترک
دستور، درخواست یا تحریک (ماده ۲۵(۳)(b))	رفتاری که بر ارتکاب جرم اثرگذار بوده است	قصد ایجاد جرم یا آگاهی از وقوع آن در جریان عادی امور	آکایسو (۱۹۹۸)	استنتاج دستور از صرف مقام رسمی یا اقتدار سازمانی

معاونت (ماده ۲۵(۳)(c))	کمک عملی، تشویق یا حمایت معنوی، از جمله حضور تأییدکننده	هدف تسهیل ارتکاب جرم	فوروندژیا (۱۹۹۸)؛ تیلور (۲۰۱۲)	تبدیل هر ترک فعل مقام بالادست به معاونت
مشارکت در جرم گروهی (ماده ۲۵(۳)(d))	سهم عمدی (به تعبیر برخی شعب، قابل توجه) در جرم گروهی با هدف مشترک	هدف پیشبرد مقصود گروه یا علم به قصد گروه برای ارتکاب جرم	کاتانگا (۲۰۱۴): تبرئه از جرایم جنسی	تبدیل عضویت به مسئولیت؛ یا حذف جرایم جنسی به سبب خارج ماندن از هدف مشترک
مسئولیت فرماندهی (ماده ۲۸)	کنترل مؤثر و قصور در اقدامات لازم و معقول؛ جرم «در نتیجه» قصور	فرمانده نظامی: «باید می‌دانست»؛ سایر مافوق‌ها: نادیده گرفتن آگاهانه	بمبا (۲۰۱۶ و ۲۰۱۸)	استفاده جبرانی از ماده ۲۸؛ ابهام در سببیت؛ وزن‌دهی به اقدامات ظاهری

تحلیل جدول ۱ نشان می‌دهد که مبانی انتساب در اساسنامه رم بر طیفی قرار دارند که در یک سوی آن ارتکاب مستقیم با کمترین فاصله میان متهم و جرم، و در سوی دیگر مسئولیت فرماندهی با بیشترین فاصله قرار گرفته است. نکته کلیدی آن است که با افزایش فاصله رفتاری، اساسنامه نه از الزامات اثباتی می‌کاهد و نه به عنصر واحدی بسنده می‌کند، بلکه نوع پیوند لازم را تغییر می‌دهد: در ارتکاب مستقیم، پیوند در خود فعل جنسی است؛ در ارتکاب مشترک و غیرمستقیم، در کنترل بر جرم؛ در دستور و معاونت، در اثرگذاری و تسهیل؛ در بند (d)، در سهم عمدی در فعالیت گروهی؛ و در ماده ۲۸، در ترکیب کنترل، وضعیت معرفتی و قصور در تکلیف.

ستون عنصر معنوی جدول نیز نکته‌ای مهم را آشکار می‌کند: استاندارد ذهنی از مبنایی به مبنای دیگر یکسان نیست. معیار قطعیت عملی در ماده ۳۰، که در ارتکاب مشترک و غیرمستقیم اعمال می‌شود، از معیار «باید می‌دانست» در ماده ۲۸ دشوارتر است. این تفاوت توضیح می‌دهد که چرا دادستانی، در جایی که اثبات آگاهی رهبران از وقوع قطعی تجاوز دشوار است، به سوی ماده ۲۸ تمایل می‌یابد؛ تمایلی که اگر بدون احراز مستقل عناصر این ماده باشد، به همان «استفاده جبرانی» منجر می‌شود که در ستون آخر جدول به‌عنوان خطر اصلی شناسایی شده است. ستون خطرها نیز نشان می‌دهد که آسیب‌پذیری هر مبنا دوسویه است: توسعه ناروای مسئولیت یا حذف ناروای جرایم جنسی از دامنه انتساب.

جدول ۲. تحلیل رویه قضایی کلیدی در انتساب جرایم جنسی

پرونده (مرجع، سال)	مبنای مسئولیت مورد استناد	نتیجه در قبال جرایم جنسی	دستاورد برای نظریه انتساب	محدودیت یا نقد
آکایسو (ICTR، ۱۹۹۸)	دستور، تحریک و معاونت	محکومیت؛ شناسایی تجاوز به‌عنوان رفتار نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت	تعریف مفهومی تجاوز؛ پیوند میان محیط قهری، حضور تأییدکننده و انتساب	تعریف کلی و نیازمند تدقیق در آرای بعدی
فوروندژیا (ICTY، ۱۹۹۸)	ارتکاب مشترک شکنجه و معاونت در تجاوز	محکومیت	معیار اثر قابل توجه در معاونت؛ بازجویی هم‌زمان با تجاوز به‌عنوان کمک	تعریف مکانیکی تجاوز با تمرکز بر زور
چلبیچی (ICTY، ۲۰۰۱)	ارتکاب مستقیم و مسئولیت مافوق	محکومیت مرتکب مستقیم تجاوز به‌عنوان شکنجه	تثبیت معیار کنترل مؤثر به‌عنوان توانایی مادی جلوگیری یا مجازات	نیاز به تطبیق معیار با ساختارهای غیررسمی
کونارچ (ICTY، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲)	ارتکاب مستقیم	محکومیت	نفی شرط مقاومت؛ شرایط قهری نافی رضایت واقعی	تمرکز بر مرتکبان مستقیم و نه بر رهبران
کاتانگا (ICC، ۲۰۱۴)	مشارکت در جرم گروهی (ماده ۲۵(۳)(d))	تبرئه از تجاوز و بردگی جنسی، با وجود احراز وقوع آنها	پایبندی به لزوم علم به شمول جرایم جنسی در هدف مشترک	حاشیه‌ماندن جرایم جنسی در طرح اتهامی دادستانی
انتاگاندا (ICC، ۲۰۱۹)	ارتکاب مستقیم و ارتکاب غیرمستقیم مشترک	محکومیت، از جمله در قبال جرایم جنسی علیه کودکان سرباز گروه خود	کارآمدی نظریه کنترل بر جرم در جرایم جنسی سازمان‌یافته	وابستگی به ادله قوی درباره طرح مشترک

اونگوِنICC)، ۲۰۲۱)	ارتکاب مستقیم و ارتکاب غیرمستقیم مشترک	محکومیت در قبال ازدواج اجباری، تجاوز، بردگی جنسی و حاملگی اجباری	ترکیب مسئولیت مستقیم و ساختاری در یک پرونده	ویژگی خاص پرونده (متهمی که خود قربانی سربازگیری کودکان بود)
بمباICC)، ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸)	مسئولیت فرماندهی (ماده ۲۸)	محکومیت بدوی؛ نقض و تبرئه در تجدیدنظر	تفکیک نفوذ از کنترل مؤثر؛ طرح مسئله سببیت	ابهام در اقدامات لازم و معقول؛ بی‌توجهی به ویژگی‌های جرایم جنسی

تحلیل جدول ۲ سه الگوی معنادار را نشان می‌دهد. الگوی نخست آن است که محکومیت‌ها در جرایم جنسی عمدتاً در جایی حاصل شده‌اند که پیوند رفتاری متهم با جرم نزدیک یا مستند بوده است: ارتکاب مستقیم (کونارچ، اونگوِن)، حضور و تشویق در صحنه (آکایسو، فوروندژیا) یا طرح مشترکی که جرایم جنسی آشکارا جزئی از آن بوده است (انتاگاندا). الگوی دوم آن است که ناکامی‌ها در جایی رخ داده‌اند که فاصله متهم از جرم بیشترین بوده و پیوند حقوقی از طریق ساختارهای پیچیده‌تری چون هدف مشترک گروهی (کاتانگا) یا مسئولیت فرماندهی از راه دور (بمبا) دنبال شده است. این الگو با فرضیه پژوهش هم‌خوانی دارد: هرچه فاصله افزایش می‌یابد، کیفیت پیوند اثبات‌شده تعیین‌کننده‌تر می‌شود.

الگوی سوم، به نقش راهبرد دادستانی مربوط است. در کاتانگا، تبرئه نه به سبب تردید در وقوع تجاوز، بلکه به سبب ناکافی بودن ادله درباره شمول جرایم جنسی در هدف مشترک بود؛ و در بمبا، بخشی از استدلال اکثریت به خروج برخی اعمال از دامنه اتهامات تأییدشده بازمی‌گشت. هر دو نمونه نشان می‌دهند که ناکامی در انتساب جرایم جنسی تا حد زیادی به نحوه صورت‌بندی اتهام و ادله در مراحل نخستین دادرسی وابسته است (Chappell, 2016; Grey, 2019). در مقابل، موفقیت انتاگاندا و اونگوِن، که پس از تدوین سیاست ۲۰۱۴ دادستانی درباره جرایم جنسی و جنسیتی رسیدگی شدند، از تأثیر توجه نظام‌مند به این جرایم در طراحی پرونده حکایت دارد.

جدول ۳. الگوی سه پیوند برای انتساب تجاوز جنسی

پیوند	پرسش محوری	قرائن اثباتی معتبر	قرائنی که به‌تنهایی کافی نیستند	ملاحظات خاص تجاوز جنسی
پیوند رفتاری	رفتار متهم چگونه به جرم یا ساختار ارتکاب مربوط است؟	دستورات، اسناد عملیاتی، شهادت درباره حضور یا تشویق، نقش در طراحی یا اجرای طرح، تأمین امکانات	مقام رسمی، عضویت در گروه، گستردگی الگوی خشونت جنسی	احتمال وقوع بدون دستور صریح؛ اهمیت ادله مربوط به ایجاد یا حفظ محیط قهری
پیوند ذهنی	آیا حالت ذهنی متهم با استاندارد شیوه مسئولیت مورد استناد منطبق است؟	گزارش‌های دریافتی، شکایات، رسانه‌ها، تکرار جرم در واحدهای تحت امر، واکنش یا سکوت متهم	شدت یا گستردگی جرم، محیط قهری عمومی، مقام متهم	پرهیز از کلیشه‌ها؛ توجه به اینکه گزارش‌نشدن جرم لزوماً به معنای ناآگاهی نیست
پیوند کنترلی ـ وظیفه‌ای (ویژه ماده ۲۸)	آیا متهم کنترل مؤثر داشت و در حدود امکانات واقعی، اقدامات لازم و معقول را ترک کرد؟	اختیار انتصاب و عزل، توان آغاز تحقیق و اعمال انضباط، کیفیت و استقلال تحقیقات، اثر واقعی اقدامات	عنوان فرماندهی، نفوذ سیاسی، تعداد اقدامات انجام‌شده	ضرورت سازوکار گزارش‌دهی امن، حفاظت از شاهدان، جداسازی مظنونان و ارجاع مؤثر

جدول ۳ عصاره چارچوب پیشنهادی این مقاله است. پیوند رفتاری، نخستین صافی انتساب است و مانع از آن می‌شود که دادگاه صرفاً از جایگاه سازمانی به مسئولیت برسد؛ این پیوند در ماده ۲۵ در قالب مشارکت مثبت و در ماده ۲۸ در قالب قصور در تکالیف ناشی از کنترل ظاهر می‌شود. پیوند ذهنی، دومین صافی است و تطبیق دقیق عنصر معنوی با مبنای مسئولیت را الزامی می‌سازد؛ از این رو، کاربرد تعبیر کلی

«می‌دانست یا باید می‌دانست» برای همه اشکال مسئولیت نادرست است. پیوند کنترلی ـ وظیفه‌ای نیز سومین صافی و ویژه مسئولیت فرماندهی است و در آن، ماهیت تجاوز جنسی بیشترین نقش را در سنجش معقول بودن اقدامات ایفا می‌کند.

ستون‌های چهارم و پنجم جدول ۳، کارکرد دوگانه این الگو را نشان می‌دهند. ستون چهارم، قرائنی را مشخص می‌کند که اگرچه ارزش اثباتی دارند، به‌تنهایی نمی‌توانند پیوند لازم را برقرار سازند؛ و این کارکرد «حمایتی» الگو از اصل تقصیر شخصی است. ستون پنجم، ملاحظاتی را برمی‌شمارد که ویژگی‌های خاص جرایم جنسی را در مرحله مناسب وارد تحلیل می‌کنند؛ و این کارکرد «پاسخ‌گویانه» الگو است. بدین ترتیب، الگوی سه پیوند ویژگی‌های جرایم جنسی را نه برای کاهش یا افزایش کلی استاندارد مسئولیت، بلکه برای ارزیابی دقیق‌تر ادله در هر سطح به کار می‌گیرد.

بحث

ویژگی‌های خاص تجاوز جنسی و تأثیر آن بر انتساب

نخستین ویژگی، وقوع غالب تجاوز بدون دستور صریح است. در بسیاری از وضعیت‌ها سندی دال بر دستور صریح وجود ندارد و جرم از طریق تحمل، مصونیت عملی مرتکبان یا فرهنگ سازمانی امکان‌پذیر می‌شود (Cohen, 2016; Wood, 2018). شورای امنیت نیز بر اینکه خشونت جنسی می‌تواند به‌عنوان تاکتیک جنگی به کار رود و ممکن است جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت یا رفتار تشکیل‌دهنده نسل‌کشی باشد، تأکید کرده است (Askin, 2003; Grey, 2019). از این رو، فقدان دستور صریح نباید مساوی فقدان مسئولیت تلقی شود؛ اما جایگزین آن نیز نمی‌تواند فرض خودکار علم و مشارکت رهبران باشد.

ویژگی دوم، نقش محیط قهری است. تحول آکایسو و کونارچ نشان داد که شرایط قهری برای فهم جرم تجاوز اساسی‌اند، اما باید میان نقش محیط قهری در اثبات جرم پایه و نقش آن در انتساب به شخص ثالث تفکیک کرد. محیط قهری می‌تواند نشان دهد که رضایت واقعی وجود نداشته است؛ اما برای محکومیت فرمانده یا معاون، باید عناصر مسئولیت همان شخص نیز مستقلاً احراز شود. این تفکیک مانع از سرایت خودکار عناصر جرم پایه به عناصر مسئولیت می‌شود.

ویژگی سوم، دشواری گزارش‌دهی است. جرایم جنسی غالباً با انگ اجتماعی، ترس از انتقام، آسیب روانی و موانع دسترسی به سازوکارهای شکایت همراه‌اند. سیاست ۲۰۲۳ دادستانی دیوان بر رویکردی بازمانده‌محور، آگاه از تروما و برخوردار از صلاحیت جنسیتی تأکید می‌کند و تصریح دارد که کلیشه‌ها و برداشت‌های نادرست نباید بر تحقیق و تعقیب حاکم شوند (Grey, 2019; Laverty, 2023). پروتکل بین‌المللی مستندسازی و تحقیق درباره خشونت جنسی در مخاصمات نیز معیارهای مشابهی را برای گردآوری ادله پیشنهاد می‌کند (Grey, 2019). در حوزه مسئولیت فرماندهی، این ملاحظات می‌توانند در ارزیابی کیفیت سامانه گزارش‌دهی، جدیت تحقیقات و معقول بودن اقدامات فرمانده مؤثر باشند؛ اما جایگزین اثبات علم یا استاندارد ذهنی مقرر در ماده ۲۸ نمی‌شوند.

چالش‌های اصلی انتساب و ماتریس ادله

بر پایه تحلیل‌های پیشین، پنج چالش اصلی قابل شناسایی است. نخست، خلط میان اثبات وقوع تجاوز و اثبات مسئولیت متهم؛ اثبات صدها مورد تجاوز به‌خودی‌خود مسئولیت فرمانده یا سیاست‌گذار را ثابت نمی‌کند. دوم، افزایش فاصله فیزیکی و سازمانی میان متهم و مرتکب، که انتخاب نادرست مبنای مسئولیت در آن یا به توسعه بیش از حد مسئولیت یا به شکاف پاسخ‌گویی می‌انجامد. سوم، اثبات عنصر ذهنی بدون توسل به کلیشه؛ استنباط ذهنیت باید بر قرائن عینی مانند گزارش‌ها، تکرار جرم، دستورات، شکایات، ساختار کنترل و واکنش شخص استوار

باشد. چهارم، مرز شناور میان تحمل سازمانی و مشارکت کیفری؛ تحمل سازمانی از حیث اثباتی مهم است، اما نباید بدون انطباق با عناصر ماده ۲۵ یا ۲۸ مبنای مستقل محکومیت قرار گیرد. پنجم، خطر استفاده جبرانی از مسئولیت فرماندهی؛ ماده ۲۸ عناصر مستقل دارد و ناتوانی در اثبات دستور یا معاونت، عناصر کنترل مؤثر، وضعیت معرفتی و قصور را ایجاد نمی‌کند.

برای مهار این چالش‌ها، ادله باید در یک «ماتریس انتساب» خوانده شوند: ادله وقوع تجاوز؛ ادله عناصر زمینه‌ای جنایت علیه بشریت یا پیوند با مخاصمه؛ ادله سهم یا رفتار شخص تحت ماده ۲۵؛ ادله کنترل و تکلیف تحت ماده ۲۸؛ و ادله حالت ذهنی. ارزش یک سند ممکن است در هر ستون متفاوت باشد. برای مثال، گزارش‌های متعدد درباره تجاوز می‌تواند الگوی جرم را تقویت کند و، اگر به فرمانده رسیده باشد، در اثبات علم نیز مؤثر باشد؛ اما همان گزارش به‌تنهایی اثبات نمی‌کند که فرمانده کنترل مؤثر داشته یا اقدامات ممکن را ترک کرده است. این تفکیک از «سرایت اثباتی» میان عناصر جلوگیری می‌کند.

ارزیابی انتقادی و پیشنهادها

نخست، در کیفرخواست‌ها و اسناد اتهامی مربوط به تجاوز، جرم پایه و مبنای مسئولیت باید با دقت از یکدیگر تفکیک شوند. بیان اینکه «متهم مسئول تجاوز است»، بدون مشخص کردن اینکه مسئولیت بر ارتکاب، معاونت، مشارکت گروهی یا ماده ۲۸ استوار است، هم حق دفاع را تضعیف می‌کند و هم تحلیل قضایی را مبهم می‌سازد. تجربه بمبا نشان داد که ابهام در دامنه اتهامات تأییدشده خود می‌تواند به نقض محکومیت بینجامد.

دوم، دادستانی باید از ابتدا مبنای انتساب را متناسب با ساختار واقعی ارتکاب برگزیند و جرایم جنسی را در متن طرح اتهامی جای دهد، نه در حاشیه آن. اگر شواهد بیانگر دستور یا کمک آگاهانه است، ماده ۲۵ باید محور قرار گیرد؛ اگر مسئله اصلی کنترل و قصور در پیشگیری یا تعقیب است، ماده ۲۸ باید مستقلاً تحلیل شود. درس کاتانگا آن است که ادله مربوط به شمول جرایم جنسی در هدف مشترک باید از مراحل نخستین تحقیق گردآوری شود.

سوم، در ارزیابی «اقدامات لازم و معقول»، صلاحیت جنسیتی باید به معنای روش‌شناختی آن به کار رود: نه به‌عنوان اماره مسئولیت، بلکه برای سنجش اینکه آیا اقدام ظاهراً انجام‌شده واقعاً قابلیت پیشگیری، کشف، توقف یا تعقیب تجاوز را داشته است یا خیر.

چهارم، دادگاه‌ها باید درباره رابطه سببیت در ماده ۲۸ شفاف‌تر باشند. اگر ماده ۲۸ شیوه مسئولیت تلقی شود، نوع رابطه لازم میان قصور و جرم زیردست باید روشن گردد؛ و اگر رویکرد جرم مستقل ترک فعل پذیرفته شود، عنوان محکومیت و مبنای سرزنش باید به نحوی بیان شود که فرمانده به‌عنوان مرتکب تجاوز معرفی نشود، مگر آنکه مبنای دیگری برای چنین انتسابی وجود داشته باشد. پنجم، استفاده از الگوهای وقوع جرم، گزارش‌های سازمانی و شواهد زمینه‌ای باید با اصل فردی‌سازی همراه باشد؛ ارزش این شواهد تابع رابطه آنها با متهم معین است و هیچ «الگوی خشونت جنسی» به‌تنهایی مسئولیت یک شخص را ثابت نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

تحول حقوق بین‌الملل کیفری در شناسایی تجاوز جنسی به‌عنوان جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت دستاوردی بنیادین است، اما مرحله دشوارتر، فردی‌سازی مسئولیت در ساختارهای جمعی است. آکایسو و کونارچ به تحول مفهوم تجاوز و فهم شرایط قهری یاری رساندند؛ فوروندژیا و تیلور ظرفیت مسئولیت معاونتی را نشان دادند؛ چلبیچی و رویه دادگاه رواندا معیار کنترل مؤثر را توسعه دادند؛ کاتانگا

محدودیت‌های بند (d) ماده ۲۵(۳) را در جرایم جنسی آشکار کرد؛ انتاگاندا و اونگوِن کارآمدی نظریه کنترل بر جرم را در این حوزه به نمایش گذاشتند؛ و بمبا تعارض‌های درونی مسئولیت فرماندهی، به‌ویژه درباره اقدامات لازم و معقول و سببیت، را عیان ساخت.

پاسخ به پرسش اصلی مقاله این است که فاصله میان متهم و فعل تجاوز تنها تا جایی قابل گسترش است که یک مبنای قانونی مشخص، پیوندی شخصی و قابل اثبات میان او و جرم یا تکلیف نقض‌شده برقرار سازد. در ماده ۲۵، این پیوند از ارتکاب، کنترل، دستور، تحریک، کمک یا سهم عمدی در جرم گروهی ناشی می‌شود. در ماده ۲۸، مبنای مسئولیت نه صرف وقوع جرم زیردست، بلکه ترکیب کنترل مؤثر، وضعیت ذهنی مقرر و قصور در انجام اقدامات لازم و معقول است. بنابراین، مسئولیت فرماندهی را نمی‌توان نسخه تضعیف‌شده مسئولیت مشارکتی دانست. یافته‌ها، فرضیه اصلی پژوهش را تأیید می‌کنند: انتساب زمانی منسجم است که سه پیوند رفتاری، ذهنی و کنترلی ـ وظیفه‌ای به‌طور مستقل احراز شوند.

بر این اساس، «فاصله مجاز» فاصله‌ای فیزیکی و قابل اندازه‌گیری نیست، بلکه حدی هنجاری است: هرچه متهم از فعل مادی دورتر می‌شود، دادگاه باید به‌جای کاستن از سطح اثبات، پیوند حقوقی متناسب‌تری را احراز کند. اگر هیچ‌یک از مسیرهای انتساب با عناصر خاص خود ثابت نشود، شدت جرم، جایگاه متهم یا ضرورت مبارزه با بی‌کیفرمانی نمی‌تواند خلأ انتساب را پر کند. این نتیجه هم با اصل تقصیر شخصی سازگار است و هم مانع محدود شدن پاسخ‌گویی به مباشر فیزیکی می‌شود.

ویژگی‌های خاص تجاوز جنسی، یعنی محیط قهری، دشواری گزارش‌دهی، احتمال وقوع بدون دستور صریح و نقش تحمل سازمانی، باید در ارزیابی ادله جدی گرفته شوند، اما نباید جانشین عناصر مسئولیت گردند. رویکرد مطلوب، حساسیت به واقعیت جرایم جنسی همراه با پایبندی سخت‌گیرانه به اصل تقصیر شخصی است. الگوی سه پیوند پیشنهادی، با تفکیک پیوند رفتاری، ذهنی و کنترلی ـ وظیفه‌ای، می‌تواند این دو ضرورت را به هم نزدیک کند و از دو نتیجه نامطلوب جلوگیری نماید: مصونیت رهبران به دلیل فاصله از صحنه جرم، و مسئولیت کیفری صرفاً به دلیل مقام یا عضویت سازمانی.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Rape has occupied an increasingly prominent position within international criminal law, evolving from a form of violence that was frequently marginalized within the legal narratives of armed conflict into a crime expressly recognized within the contemporary architecture of international criminal justice. Earlier international criminal proceedings did not consistently identify sexual violence as an autonomous international crime, and rape was often subsumed under broader categories such as inhumane treatment, outrages upon personal dignity, or other forms of abuse. The jurisprudence of the International Criminal Tribunal for Rwanda and the International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia transformed this position by recognizing rape not merely as an incidental consequence of conflict but as conduct capable of constituting genocide, a crime against humanity,

torture, and a war crime, depending on the relevant contextual and mental elements (Askin, 1997, 2003; de Brouwer, 2005). The *Akayesu* judgment was particularly significant because it conceptualized rape in relation to coercive circumstances and recognized that sexual violence may contribute to the destruction of a protected group when accompanied by the specific intent required for genocide (Askin, 2003; MacKinnon, 2006). Subsequent jurisprudence, particularly *Furundžija* and *Kunarac*, refined the definition by addressing penetration, coercion, consent, and sexual autonomy, while demonstrating that physical resistance cannot be regarded as a prerequisite for establishing rape in coercive environments (de Brouwer, 2005; Grewal, 2012; Schomburg & Peterson, 2007). The Rome Statute subsequently consolidated these developments by expressly including rape and other forms of sexual violence among crimes against humanity and war crimes. Nevertheless, clarification of the underlying offense has not resolved the more difficult problem addressed in this study: determining when rape may legally be attributed to an accused who did not physically perpetrate the sexual act. This question is especially important because international crimes are frequently committed through collective, hierarchical, and organizational structures in which political leaders, military commanders, organizers, and facilitators may remain physically distant from the immediate crime scene (van Sliedregt, 2012; Werle & Jessberger, 2020). The central problem is therefore not simply whether rape occurred, but under what legal conditions the conduct of a material perpetrator may be attributed to another individual without abandoning the principle of personal culpability and transforming individual criminal responsibility into disguised collective liability.

The study adopts a descriptive-analytical and doctrinal legal method and examines the Rome Statute, the Elements of Crimes, the Rules of Procedure and Evidence, relevant jurisprudence of international criminal tribunals, and scholarship concerning sexual violence, participation, command responsibility, and individual culpability. The analysis focuses particularly on *Akayesu*, *Furundžija*, *Čelebići*, *Kunarac*, *Katanga*, *Ntaganda*, *Ongwen*, and *Bemba*, because these decisions illuminate distinct dimensions of the relationship between the underlying sexual offense and the legal attribution of responsibility. The theoretical premise is that the principle of individual criminal responsibility requires both a legally recognized mode of liability and proof of a personal connection between the accused and the crime (Cassese et al., 2011; Mir Mohammad Sadeghi, 2013). Article 25 of the Rome Statute reflects this principle by differentiating among direct, joint, and indirect perpetration, ordering, soliciting, inducing, aiding and abetting, and intentional contribution to crimes committed by a group acting with a common purpose. These forms of responsibility are not interchangeable because each requires a distinct behavioral and mental connection to the crime (Finnin, 2012; Werle, 2007). The control-over-the-crime theory developed in International Criminal Court jurisprudence seeks to distinguish perpetrators from accessories by asking whether the accused possessed control over the realization of the offense, either jointly with others or through another person or organized apparatus of power (Ambos, 2013; Ohlin et al., 2013). This approach may be particularly useful in cases of organized sexual violence, as demonstrated in *Ntaganda*, but it also creates a danger that the widespread character of rape may be used inferentially as a substitute for proof of the accused's actual role. By contrast, aiding and abetting requires proof of conduct amounting to practical assistance, encouragement, or moral support and the mental element prescribed by the applicable legal framework, while ordering and inducing require a demonstrable relationship between the accused's conduct and the offense (Finnin, 2012). The jurisprudence of *Furundžija* illustrates how continued interrogation and supportive presence during sexual violence may constitute significant assistance, whereas *Akayesu* demonstrates that authoritative presence

and encouragement can acquire legal significance when they materially support the perpetrators (Askin, 2003; de Brouwer, 2005). The study therefore argues that behavioral distance must be addressed through precise identification of the relevant mode of liability rather than through generalized assumptions arising from authority, organizational membership, or proximity to a criminal structure.

A second major dimension concerns the mental element required for the attribution of rape to non-physical perpetrators. Article 30 of the Rome Statute establishes intent and knowledge as the general mental standard unless otherwise provided, and International Criminal Court jurisprudence has interpreted awareness that a consequence will occur "in the ordinary course of events" in a demanding manner that ordinarily requires practical certainty rather than mere possibility (Ambos, 2013; Werle & Jessberger, 2020). This requirement has particular consequences for sexual violence because rape committed within military or organizational structures may be neither formally ordered nor explicitly incorporated into the common plan, even when it is recurrent, tolerated, or foreseeable. In such circumstances, widespread sexual violence cannot automatically establish that every senior participant possessed the mental state necessary for joint or indirect perpetration. The *Katanga* judgment is particularly instructive because the accused was acquitted of rape and sexual slavery despite judicial findings that such crimes occurred during the attack. The difficulty was not establishing the occurrence of sexual violence but establishing the accused's legally relevant connection to those crimes within the common-purpose framework (Chappell, 2016; Grey, 2019). This distinction underscores a central argument of the study: evidence proving the existence or scale of sexual violence should not automatically migrate into proof of individual mens rea. At the same time, sexual violence presents distinctive evidentiary problems, including underreporting, stigma, fear of retaliation, trauma, lack of formal complaints, and coercive environments that undermine meaningful consent and complicate the transmission of information through a command structure (Grey, 2019; Laverty, 2023). These characteristics must be incorporated into evidentiary assessment without being transformed into presumptions of guilt. A coercive environment may be central to proving the underlying offense and may help explain why victims did not resist or report abuse, but it does not itself establish the mental element of a commander, organizer, or accessory. Likewise, recurring allegations, complaints, media reports, internal communications, and patterns of offending may support an inference of knowledge, but only when their relationship to the particular accused is demonstrated. This approach preserves the evidentiary sensitivity required in sexual-violence cases while avoiding the erosion of the personal culpability principle that has long been regarded as essential to international criminal responsibility (Damaska, 2001; van Sliedregt, 2012).

Command responsibility under Article 28 presents the greatest degree of structural and hierarchical distance between the accused and the physical perpetrator and therefore constitutes the most difficult test of attribution. The doctrine emerged from the proposition that a commander may incur responsibility because control over subordinates generates specific legal duties to prevent crimes, suppress them, or submit the matter to competent authorities. International jurisprudence developed the concept of effective control as the material ability to prevent or punish criminal conduct, emphasizing that formal title alone is insufficient (Bantekas, 1999; Meloni, 2010; Mettraux, 2009). Article 28 of the Rome Statute further differentiates military commanders from civilian superiors and establishes distinct mental standards, requiring that a military commander knew or, owing to the circumstances, should have known that forces were committing or about to commit crimes, while civilian superiors are subject to a different knowledge standard. This differentiation demonstrates that command responsibility cannot be reduced to ordinary participation under

Article 25. Its legal basis lies in the combination of effective control, the prescribed mental relationship to subordinate criminality, and failure to take necessary and reasonable measures within the superior's material power (Mettraux, 2009; Schabas, 2016). The doctrine has nevertheless generated persistent controversy because attributing an intentional subordinate offense to a negligent or otherwise less culpable superior may create tension between the legal characterization of the crime and the superior's personal blameworthiness. Damaška identified this difficulty as part of the "shadow side" of command responsibility, while Robinson characterized it as a culpability contradiction and argued that some meaningful relationship between the superior's failure and the subordinate crime is necessary (Damaska, 2001; Robinson, 2012). Jackson has developed this debate further in the aftermath of *Bemba*, arguing that Article 28 may be more coherently understood through the superior's own omission and breach of duty rather than as a conventional mechanism for treating the superior as though he or she had committed the subordinate's crime (Jackson, 2022). These debates are especially acute in sexual-violence cases because rape may occur without direct orders and because ineffective reporting systems, institutional silence, and impunity can conceal the true scale of offending. Accordingly, the existence of command authority must be distinguished from actual effective control, and the existence of control must in turn be distinguished from proof of the required knowledge and failure to act.

The *Bemba* proceedings vividly demonstrate the tension between effective accountability for sexual violence and strict adherence to individualized criminal responsibility. Jean-Pierre Bemba was convicted at trial under Article 28 for crimes, including rape, committed by troops of the Mouvement de libération du Congo in the Central African Republic, but his conviction was reversed on appeal in 2018. The case brought into sharp focus three interrelated elements: effective control, necessary and reasonable measures, and causation. The trial judgment treated Bemba's authority, communications, investigative mechanisms, and disciplinary capacity as relevant to his control over forces, while the Appeals Chamber majority considered that the Trial Chamber had insufficiently accounted for the practical limitations arising from remote command in foreign territory and had not adequately specified the measures Bemba could reasonably have taken (Jackson, 2022; SaCouto & Sellers, 2019). This disagreement illustrates why formal status, political influence, or seniority cannot independently establish command responsibility. The relevant inquiry is whether the accused possessed concrete material capacities to prevent, repress, investigate, punish, or refer criminal conduct during the relevant period. The assessment of "necessary and reasonable measures" is equally significant in sexual-violence cases. Formal orders to maintain discipline, superficial investigative commissions, or limited prosecutions may constitute evidence of action, yet their mere existence does not establish that the superior satisfied Article 28. Their adequacy must be assessed in relation to the actual risks, available powers, independence of investigations, protection of complainants and witnesses, preservation of evidence, and effective referral of offenders. Critics of the *Bemba* appellate judgment have argued that the majority insufficiently incorporated the specific dynamics of sexual and gender-based crimes into its evaluation of command measures, potentially giving excessive weight to formal responses that may have had limited practical capacity to prevent or punish rape (SaCouto & Sellers, 2019; Sadat, 2018). The causation requirement adds another layer of complexity. If command responsibility requires that crimes occur "as a result of" a superior's failure to exercise control properly, courts must identify the nature of that relationship without demanding an unrealistic counterfactual demonstration that a particular rape certainly would not have occurred had the commander acted. At the same time, eliminating any meaningful connection between omission and crime would risk imposing liability for the subordinate's offense solely

because the superior occupied a position of authority. The study therefore supports a differentiated inquiry that evaluates control, knowledge, omission, and causal relevance separately rather than treating one element as a substitute for another (Jackson, 2022; Meloni, 2010).

The findings ultimately support a "three-link model" for attributing rape to individuals who are removed from the physical commission of the offense. The first is the behavioral link, which asks how the accused's own conduct relates to the crime or to the structure through which it was committed; under Article 25 this may consist of perpetration, control, ordering, inducement, assistance, encouragement, or intentional contribution, while under Article 28 it takes the distinct form of failure to perform duties arising from effective control. The second is the mental link, which requires proof of the precise subjective standard applicable to the particular mode of liability rather than reliance on generalized notions of knowledge, foreseeability, or organizational awareness. The third is the control-and-duty link, applicable specifically to command responsibility, which requires proof that the accused possessed effective control and failed to take necessary and reasonable measures within the scope of actual authority. These three links establish the normative boundary of permissible attribution. The greater the physical, organizational, or hierarchical distance between the accused and the material rape, the more important it becomes to identify a precise legal connection rather than lower the evidentiary threshold. The distinctive features of sexual violence—including coercive environments, underreporting, trauma, organizational tolerance, and the possibility of repeated rape without express orders—must be taken seriously in evaluating evidence, but they cannot replace the statutory elements of responsibility. Effective accountability and personal culpability are therefore not mutually exclusive objectives. They can be reconciled when prosecutors select the legally appropriate mode of liability from the outset, courts distinguish evidence of the underlying offense from evidence of attribution, and each behavioral, mental, and control-based element is independently established. Such an approach avoids two equally problematic outcomes: allowing senior actors to evade responsibility merely because they remain distant from the crime scene, and imposing criminal responsibility merely because an accused occupies a position of authority or belongs to an organization in which sexual violence occurred.

References

Ambos, K. (2013). *Treatise on International Criminal Law: Vol. I. Foundations and General Part* (Vol. 1). Oxford University Press.

Askin, K. D. (1997). *War Crimes Against Women: Prosecution in International War Crimes Tribunals*. Martinus Nijhoff.

Askin, K. D. (2003). Prosecuting Wartime Rape and Other Gender-Related Crimes under International Law: Extraordinary Advances, Enduring Obstacles. *Berkeley Journal of International Law*, *21*(2), 288-349.

Bantekas, I. (1999). The Contemporary Law of Superior Responsibility. *American Journal of International Law*, *93*(3), 573-595.

Cassese, A., Acquaviva, G., Fan, M., & Whiting, A. (2011). *International Criminal Law: Cases and Commentary*. Oxford University Press.

Chappell, L. (2016). *The Politics of Gender Justice at the International Criminal Court: Legacies and Legitimacy*. Oxford University Press.

Cohen, D. K. (2016). *Rape during Civil War*. Cornell University Press.

Damaska, M. (2001). The Shadow Side of Command Responsibility. *American Journal of Comparative Law*, *49*(3), 455-496.

de Brouwer, A. M. (2005). *Supranational Criminal Prosecution of Sexual Violence: The ICC and the Practice of the ICTY and the ICTR*. Intersentia.

Finnin, S. (2012). *Elements of Accessorial Modes of Liability: Article 25(3)(b) and (c) of the Rome Statute of the International Criminal Court*. Martinus Nijhoff.

Grewal, K. (2012). The Protection of Sexual Autonomy under International Criminal Law: The International Criminal Court and the Challenge of Defining Rape. *Journal of International Criminal Justice*, *10*(2), 373-396. https://doi.org/10.1093/jicj/mqs012

Grey, R. (2019). *Prosecuting Sexual and Gender-Based Crimes at the International Criminal Court: Practice, Progress and Potential*. Cambridge University Press.
Halley, J. (2008). Rape at Rome: Feminist Interventions in the Criminalization of Sex-Related Violence in Positive International Criminal Law. *Michigan Journal of International Law*, *30*(1), 1-123.
Jackson, M. (2022). Causation and the Legal Character of Command Responsibility after Bemba at the International Criminal Court. *Journal of International Criminal Justice*, *20*(2), 437-458. https://doi.org/10.1093/jicj/mqac018
Laverty, C. (2023). What Is Sexual about Sexual Violence? Narratives from International Criminal Law. *Journal of International Criminal Justice*, *21*(2), 383-404. https://doi.org/10.1093/jicj/mqad019
Laviolette, N. (1998). Commanding Rape: Sexual Violence, Command Responsibility, and the Prosecution of Superiors by the International Criminal Tribunals for the Former Yugoslavia and Rwanda. *Canadian Yearbook of International Law*, *36*, 93-149.
MacKinnon, C. A. (2006). Defining Rape Internationally: A Comment on Akayesu. *Columbia Journal of Transnational Law*, *44*(3), 940-958.
Meloni, C. (2010). *Command Responsibility in International Criminal Law*. T.M.C. Asser Press.
Mettraux, G. (2009). *The Law of Command Responsibility*. Oxford University Press.
Mir Mohammad Sadeghi, H. (2013). *The International Criminal Court*. Dadgostar.
Ohlin, J. D., van Sliedregt, E., & Weigend, T. (2013). Assessing the Control-Theory. *Leiden Journal of International Law*, *26*(3), 725-746.
Robinson, D. (2012). How Command Responsibility Got So Complicated: A Culpability Contradiction, Its Obfuscation, and a Simple Solution. *Melbourne Journal of International Law*, *13*(1), 1-58.
SaCouto, S., & Sellers, P. V. (2019). The Bemba Appeals Chamber Judgment: Impunity for Sexual and Gender-Based Crimes? *William & Mary Bill of Rights Journal*, *27*(2).
Sadat, L. N. (2018). Fiddling While Rome Burns? The Appeals Chamber's Curious Decision in Prosecutor v. Jean-Pierre Bemba Gombo. *EJIL: Talk!*
Schabas, W. A. (2016). *The International Criminal Court: A Commentary on the Rome Statute* (2nd ed.). Oxford University Press.
Schomburg, W., & Peterson, I. (2007). Genuine Consent to Sexual Violence under International Criminal Law. *American Journal of International Law*, *101*(1), 121-140.
Shariat Bagheri, M. J. (2005). *International Criminal Law*. Jangal Publications.
van Sliedregt, E. (2012). *Individual Criminal Responsibility in International Law*. Oxford University Press.
Werle, G. (2007). Individual Criminal Responsibility in Article 25 ICC Statute. *Journal of International Criminal Justice*, *5*(4), 953-975.
Werle, G., & Jessberger, F. (2020). *Principles of International Criminal Law* (4th ed.). Oxford University Press.
Williamson, J. A. (2002). Command Responsibility in the Case Law of the International Criminal Tribunal for Rwanda. *Criminal Law Forum*, *13*(3), 365-384.
Wood, E. J. (2018). Rape as a Practice of War: Toward a Typology of Political Violence. *Politics & Society*, *46*(4), 513-537.
Ziaei Bigdeli, M. R. (2010). *International Criminal Law*. Ganj-e Danesh.